

منتقل می‌کند تا آنان آن نظرات را برای رؤسایشان بگویند. آنکه ساعت‌ها حرف بزند و منظورش معلوم نباشد.

دی‌دی‌دی‌دیم (DI DI DI DIM): آغاز یکی از سمفونی‌های بته‌وون.

دیکتاتور (DICTATOR): مستبد. کسی که دیگران را وادار می‌کند که اشتباهات او را تکرار کنند. موجودی که حوصله آزادی را ندارد و از دست و پایش بهتر از زبان و مغزش استفاده می‌کند. دیکتاتوری: یک بیماری مسری که در اکثر کشورهای جهان سؤم وجود دارد.

دهان دره (DAHAN DARREH):

خمیازه: واکنشی که مخاطب به طور طبیعی در هنگام شنیدن سخنرانی‌های علمی از خود بروز می‌دهد.

دیالوگ (DIALOG): گفت‌وگو. مکالمه. مباحثه. آن که دو نفر هم‌زمان حرف بزنند و به حرف دیگری گوش نکنند. یک روش علمی برای مغلوب کردن از طریق زیاد حرف زدن.

دیپلمات (DIPLOMAT): سیاستمدار. کسی که یک کلمه حرف راست از دهانش در نمی‌آید. کسی که نظرات رؤسایش را به دیپلمات‌های دیگر



## ذ

صاحب دو خط مشی. به کارگزاران گفته شده است. ضرب المثل: به کارگزاران گفتند صلاحیتتان رد می شود گفتند ما محافظه کاریم، گفتند پس با محافظه کاران ائتلاف کنید گفتند ما اصلاح طلبیم. کبوتر دو برجه. جمع ایثار و پسته.

ذوزنقه (ZOOZANAGHEH): مستطیل منحرف شده. در اثر تصادف مستطیل با هر چیزی شکل می گیرد. در شرایطی که امکانات علمی یک مستطیل کم باشد اتفاق می افتد.

ذلت (ZELLAT): ذلیل شدن. خوار شدن. مراجعه به بعضی سازمان های اداری برای حل مشکلات اجتناب ناپذیر. پذیرش رئیس جدید. حالتی که در اثر تماشای مکرر بعضی برنامه های تلویزیونی به خواننده دست می دهد. احساسی که در خیابان پیدا می کنیم.

ذلیل (ZALLIL): شهروند درجه دو. کسی که در محدوده برنامه های دولت قرار دارد.

ذوحیاتین (ZOOHAYATEIN):

Reza.Golshah.com  
www.KetabFarsi.com

د

حلال مشکلات. وسیله کسب  
صلاحیت و درآمد.  
راپورت (RAPORT): فرانسوی:  
PAPPORT گزارش. بیان. خبر.  
خبرچینی. دادن گزارش عناصر  
معلوم الحال به محافل مجهول الهویه.  
تعیین هویت عناصر بی هویت. کاری  
که انجام آن ثواب دارد. ضرب المثل:  
راپورت بدهید تا کامروا شوید. راپورت  
معمولاً درباره «سوژه» و «مورد» و  
«طرف» و «عناصر مسئله دار» داده  
می شود. در توپخانه کاربرد دارد. اسم  
تهرانی: آدم فروشی.  
راجه (RAJE): یک مرد هندی با

رنالیسم سوسیالیستی

(REALISM-E-SOCIALISTY): یک  
مکتب ادبی در شوروی که در آن  
چیزهایی که دولت دوست داشت در  
جامعه اتفاق بیفتد، چنان نوشته  
می شد که انگار اتفاق افتاده است.  
حاصل جمع ادبیات و تبلیغات.  
رابط (RABET): واسطه. وسیله  
اتصال عوامل داخلی با جاسوسان  
خارجی. انواع: مزدور، مسئله دار،  
معلوم الحال، مجهول الهویه،  
مشکوک، دوجانبه، سه جانبه.  
رابطه (RABETEH): پیوند. داشتن آن  
برای حل کلیه مشکلات مفید است.

دستاری پرسر و لباس سفیدی بر تن که در هنگام حرف زدن گردنش به شکل نامعقول و دائمی تکان می خورد. نوع کلاس بالا: مهاراجه. رادار (RADAR): خودی.

رادیکال (RADIKAL): یک جریان سیاسی که ظاهراً قرار بوده برخورد ریشه‌ای کند اما برخورد سطحی می‌کند. تندرو. موتورسواری بدون استفاده از ترمز. ترمز بریده: یک نوع گروه فشار. زیر رادیکال گیر کردن: گرفتار گروه فشار شدن.

رادیو (RADIO): یک وسیله تولید اصوات گوشخراش جهت ایجاد آلودگی صوتی. وسیله‌ای که با آن در اسرع وقت به مردم دروغ می‌گویند. راز (RAZ): چیزی که همه می‌دانند ولی کسی آن را در جمع نمی‌گوید. عامل آزار آدم دهن‌لق.

راست (RAST): صاف، مستقیم. سیخکی. آن کسه چپ نیست. محافظه کار. کسی که ارث پدرش را از مردم طلب دارد. کسی که برای حکومت کردن و دستور دادن به دنیا آمده. کسی که حق مردم را می‌خورد، اما از طرف آنان حرف می‌زند. کسی که دسته چک‌هایش را در جیب کت پاره‌اش می‌گذارد. کسی که راست راست به مردم ظلم می‌کند. کسی که

خدا را هم مورد معامله قرار می‌دهد. پولدار. لیبرال. مرتجع. سنتی. مدرن. وزیر. وکیل. آنارشویست. هرکس از قیافه‌اش خوششان نیاید. آن طرفی. سرنوشت محتوم همه چپ‌ها. ضرب‌المثل عامیانه: هرچقدر راست باشی، آش می‌خوری.

راستا (RASTA): درازا. ادامه. به معنی سیاست‌های دولت استفاده شده. مثال عامیانه: سر این خط را بگیر. راست و درست (RAST-O-DOROST): کاری که در سال‌های گذشته مردم می‌کردند. عمل ناممکن.

راست و ریس کردن (RAST-O-RIS-KARDAN): آب را گل آلود کردن. ماست مالی کردن. موضع گیری علیه سعید امامی پس از اعتراف اوتوسط توپخانه چپ‌ها. کاری که پس از موضع‌گیری بی‌موقع می‌کنند.

راسته (RASTEH): جایی که راست‌ها در آن جمع می‌شوند. راسته بازار. بخشی از گوشت که مورد علاقه راست‌هاست. جایی که در آن سیاست‌گذاری اقتصادی می‌کنند. جایی که در آن راست راست راه می‌روند. راست مؤنث.

رافائل (RAFAEL): یک هنرمند ایتالیایی که برای سانسور شدن و

دزدی‌اش معلوم است. کسی که جلوی راه را می‌گیرد و بدون مجوز آدم را غارت می‌کند. کسی که بدون رسید دادن و صدور قبض اموال آدم را می‌گیرد.

رایزن (RAYZAN): کسی که صاحب رای است. کسی که رای مردم را می‌زند یا می‌دزدد. زنی که رای می‌دهد. زنی که نظر دارد. مردی که چون از همه جا بیرون آمده و حوصله کار در ادارات دولتی را ندارد، برای مأموریت به سفارت خارج می‌رود.

ربا (REBA): نزول. بهره. پولی که از بابت دادن پول به دیگران بدهند و خوردن آن باعث تقویت اخلاق و محکم شدن ریشه مو و افزایش سوی چشم و کلفت شدن گردن می‌گردد و خوردن آب نه تنها اشکالی ندارد بلکه لازم و واجب هم هست. مطمئن‌ترین روش سرمایه‌گذاری در ایران.

ربدوشامبر (ROB-DO-CHAMBRE): لباسی که عناصر وابسته و معلوم‌الحال و مستکبران در خانه بپوشند.

ربودن (ROBOODAN): دزدیدن. کف رفتن. کشر رفتن. رو هوا زدن. صاحب شدن. چیزی را که مال دیگران است

چاپ نشدن مناسب است. رام (RAM): اهلی شده. آرام. بی سرو صدا. نجیب. خودی. وجودی که هیچ اعتراضی به هیچ چیز ندارد. ضرب المثل: به کاری کنین کسی توصیف معطل نشه. یک نوع عماد که بهارش گذشته است، شاید.

رامتین (RAMTIN): یکی از عناصر ضدانقلاب و اخورده که اسمش را عوض می‌کند و می‌شود انقلابی و متعهد.

راننده (RANANDEH): کسی که ماشین می‌برد. کسی که ماشین را هدایت می‌کند. (اگر آن چیزی را که دلم می‌خواهد بنویسم باید بروم دادگاه. هیچ ربطی به هیچ آدمی ندارد، اسمش را هم نمی‌آورم.) شعر: آخ برم راننده رو، اون کلاج و دنده‌رو.

راهپیمایی (RAHPAYMAYI): حرکت دسته‌جمعی گروهی از مردم برای اثبات اینکه تعداد ما زیاد است و سایر کسانی که تعدادشان کم است باید به حرف ما گوش کنند. گروهی خشمگین که فریاد بزنند و شعار بدهند. نوعی تفریح و گردش انقلابی. یکی از شیوه‌های تخلیه انرژی در جوامعی که نیرو دارند ولی کار ندارند.

راهزن (RAHIZAN): دزد بدبختی که

برداشتن. انواع: مسلحانه، عادی، کشف‌زنی، کیف‌زنی، جیب‌زنی، جیب‌بری، قاب‌زنی.

رجاء واثق (REJA-E-VASEGH): امید محکم. استفاده از این اصطلاح برای کسانی که قرار است به عنوان فاضل شناخته شوند توصیه شده است. کسانی که رجاء واثق دارند اکثراً کسانی هستند که در حال نوشتن پیام یا انجام سخنرانی هستند.

رحم (RAHM): مهربانی، بخشایش. حداکثر انتظار مردم از مسئولان.

رژه (REZHEH): عبور منظم سربازان و افسران و ارتشیان و درجه‌داران از جلوی چشم فرماندهان و حاکمان برای اینکه خیال آنان راحت بشود که هنوز هم افرادی به آنان علاقمندند و از آنان حمایت می‌کنند. یک روش جدید و مدرن زهرچشم گرفتن از دشمنان در صدساله اخیر.

رژیم (REZHIM): روش حکومت. روش کاهش وزن و کنترل غذا. انواع: استبدادی، کاملاً استبدادی، مطلقاً استبدادی، نسبتاً استبدادی، استبدادی با اعمال شاقه، از طریق طب سوزنی، همراه با ورزش، با مصرف سبزیجات، بی‌حساب و کتاب. وجود رژیم‌های استبدادی در کاهش یا افزایش وزن نقش مؤثر دارد. نزدیکی

و دوری انسان با رژیم نیز در میزان وزن نقش دارد.

رسالت (RESALAT): نام یک روزنامه محافظه‌کار غیرمسلحانه. نام یک میدان. نام یک بزرگراه. داشتن آن برای روشنفکران و هنرمندان امکان استفاده آنان از وام‌های مختلف را فراهم می‌کند.

رسانه (RESANEH): هر وسیله‌ای که با آن مطلب یا خبری را به صورتی که لازم می‌دانند به مردم بدهند. وسیله کنترل مردم. جدیدترین وسیله برای گفتن دروغ در سطح گسترده.

رشوه (RESHVEH): آنچه اعم از پول یا چیز دیگر که به کسی بدهند تا کاری که نباید انجام بدهد انجام بدهد یا کاری را که باید انجام بدهد انجام ندهد. یکی از روش‌های تأمین درآمد در جوامعی که هزینه کارکنان دولت در آن سه برابر درآمد آنان است. یک کار اقتصادی پردرآمد در حکومت‌هایی که افراد آزادی فعالیت اقتصادی ندارند.

رعب (ROAB): وحشت. ترس. احساسی که در هنگام عبور از کنار نیروهایی که باید در کنار آنان احساس امنیت کرد به آدم‌ها دست می‌دهد. احساسی که برای اداره بی‌دردسر مملکت باید در مردم وجود داشته



باشد.

**رعیت (RA-EYAT):** عامه مردم. عوام الناس. توده‌ها. خلق. ملت. ملت شریف.

**رفاه (REFAH):** آسایش. آسودگی. یک شعار اقتصادی دولت‌هایی که قصد ندارند به طرف عدالت اقتصادی بروند، ضمناً لیبرال هم نیستند، قصد سرمایه‌گذاری هم ندارند، تمایلی هم به تحمل هزینه‌های سوبسید تعاونی و سهمیه‌بندی ندارند. هر وقت هر حکومتی شعار رفاه داد قطعاً تا مدت کوتاهی پس از آن تورم به شدت افزایش خواهد یافت.

**رفرم (REFORM):** اصلاح. روش اصلاح اشتباهات سیاسی و اقتصادی با فس فس و در درازمدت. دولت‌ها در شرایطی که در حال نابودی هستند طرفدار اصلاح‌طلبان می‌شوند و در شرایطی که احساس قدرت می‌کنند مخالف اصلاح‌طلبان می‌شوند.

**رفیق (RAFIGH):** واحد کمونیست. یک کمونیست. جمع: رفقا. مثال: رفیق لینن، رفیق استالین، رفیق سابق تروتسکی.

**رقص (RAGHS):** مجموعه‌ای از حرکات ضروری و غیرضروری، موزون و غیرموزون یک نفر یا دو نفر یا یک گروه در هنگام بخش موسیقی.

نوعی شنیدن موسیقی با کمر. ابراز احساسات جسمانی از طریق بخش تحتانی وجود. انواع: باباکرم، عربی، شترگاو پلنگ، شتری، شاطری، بندری، لامبادا، برک دانس، ماکارنا، والس، تانگو. مبتذل‌ترین نوع رقص در ممالک شرقی یافت می‌شود. رفتاری که بچه‌ها خود به خود انجام می‌دهند، جوانان به سرعت می‌پذیرند، افراد میانسال به زور وادار به انجام آن می‌شوند و پیرها آن را نگاه می‌کنند. نوعی ورزش همراه با عشو و ادا.

**رمانتیک (ROMANTIK):** احساساتی. کسی که در برخورد با هر موضوعی آه و ناله کند و احساساتی بشود. اشک‌آلود. کسی که در حال اشک ریختن و زار زدن پشت سر دیگران غیبت می‌کند و در مورد مسائل خصوصی کسانی که نمی‌شناسد اطلاعات غیرضروری کسب می‌کند. کسی که در بررسی فیزیک جدید هم توجهش به رابطه‌انیشن و همسرش جلب می‌شود.

**رنجر (RENJER):** موجودی باهوش که در بدترین شرایط از عقلش برای عبور از موانع جنگل‌ها و بیابان‌ها و صخره‌ها و کوه‌ها استفاده می‌کند و تسام استعدادش را در خدمت

فرماندهی می‌گذارد که احمقانه‌ترین تصمیم‌ها را می‌گیرد.

رند (REND): موجودی هوشمند که حرف‌هایش را به گونه‌ای می‌زند که دو جریان متضاد برای اثبات نظراتشان به گفته‌های وی استناد می‌کنند.

رنگ (RANG): وسیله اعلام نظر نقاش.  
رو (ROO): آنچه انقلابیون و بزرگان به فراوانی داشته باشند. پررو: کسی که در مورد اشتباهاتش با شهامت دروغ بگوید.

روان‌پزشک (RAVAN PEZESHK):

طبیعی با حرکات عصبی و رفتارهای مرموز که برای هر حرکت و رفتار احمقانه بیمار دلایل منطقی پیدا می‌کند. لطیفه: یک روان‌پزشک رسید به یک روان‌پزشک دیگر و از او پرسید: تو خوبی، من چطورم؟

رودربایستی (ROO DAR BAYESTI):

نوعی اخلاق که پس از پیروزی هر انقلابی بلافاصله از بین می‌رود. شرم داشتن. مأخوذ به حیا بودن.

روزن (ROWZAN): سوراخ. حفره. محلی که در اثر غفلت نیروهای متعهد ایجاد شده و عوامل استکباری از آنجا نفوذ می‌کنند.

روزنامه (ROUZ NAMEH): کاغذی که در آن عوامل استکبار جهانی و عناصر معلوم‌الحال باعث استحاله

نیروهای انقلابی بشوند و هر روز منتشر شود. لانه جاسوسان. مجموعه‌ای از چند ورق کاغذ که تعطیل کردنش برای هر قاضی لازم است. در آن گاهی اخبار چاپ می‌کنند. مخالفت با آن باعث افزایش درآمد می‌شود. اسامی دیگر: نشریه، روزی‌نامه، رنگین‌نامه، ارگان عناصر مسئله‌دار، سنگر ضدانقلاب، تریبون استکبار جهانی، معلوم‌الحال. در جامع‌الاوراق شیخ طبرزدی آمده است: روزنامه‌جات را تعطیل کردند و ... آنان بریخت (در جای ... احتمالاً شربت یا عرق یا خاک یا کشک یا مو وجود داشته که حذف شده است).

روشنفکر (ROSHANFEKR): بد، بی‌تربیت. بی‌پدر و مادر، فاسد، نامرد، هرکس که غسل نکند. کتاب بخواند. بی‌غلط انشا و املا کند. در ممالک فرنگ اول بار کشف شد. منورالفکر. کنش‌پذیر، مخالف یوسفعلی میرشکاک. فرنگی، بالاتر از دیپلم.

روشنفکری دینی

(ROSHANFEKRIE-DINI): از اینجارانده، از آنجا مانده. مذبذبین بین ذلک. در حال استحاله. چوب دوسر طلا. کیان. مکاتب مختلف دارد. واضعان: عبدالکریم سروش و غیره.

(ر.ک. انقلاب)

**ریا (RIA):** آدمی که در مورد آنچه انجام نمی‌دهد حرف می‌زند. اساس شخصیت در نظام‌های فاشیست. حضور این افراد برای تعادل فرهنگی بسیار مفید است.

**ریسمان (RISMAN):** طناب. شیئی دراز و انعطاف‌پذیر که برای قتل روشنفکران از آن استفاده شود. آلت مبارزه با تهاجم فرهنگی.

**رینگ (RING):** زمین مربع به عرض پنج یا شش متر که در آن دو مشت‌زن آنقدر همدیگر را بزنند تا یکی از آنان زمین بیفتد و اثبات شود که انسان نه تنها اشرف مخلوقات نیست، بلکه موجودی است که می‌تواند هرگز از عقلش استفاده نکند. آخر شما بگویید این هم شد کار؟

در خانه دینی، در خیابان و محل کار روشنفکر (معکوس برادران عزیز). برادر سابق. روشنفکر بعدی. یک نوع بیماری که از افراط در مطالعه حاصل می‌شود.

**روشور (ROOSHOOR):** ماده‌ای سفیدرنگ که در گذشته در حمام برای شستشو استفاده می‌شد. به دلیل نداشتن آرسنیک از این ماده نمی‌توان برای خودکشی استفاده کرد.

**رونویسی (ROONEVISI):** یک شیوه کتاب‌نویسی فضلا و دانشمندان. روش کار: یک کتاب را جلوشان باز می‌کنند و از روی آن می‌نویسند.

**روولسیون (REVOLOSION):** انقلاب. از این واژه زمانی به زبان انگلیسی استفاده می‌شود که افراد بخواهند عواقب آن دامنگیر نشود.



## ز

دندان شکن.

زرنیخ (ZARNIKH): ارسنیک. جسم معدنی مرکب از گوگرد و ارسنیک به رنگ سرخ یا زرد یا سفید که در طب و صنعت و قتل‌های اخیر به کار می‌رود.

زغال (ZOGHAL): جسم سیاه‌رنگ و سختی که از سوزاندن چوب به دست بیاید و نوع خوب آن در معتاد شدن نقش دارد. با رفیق بد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

زلف (ZOLF): موضوع مورد علاقه شاعران. انواع: تابدار، پرچین و شکن، سیاه و غیره. زلفین: موی حلقه شده

زراذخانه (ZARRAD KHANEH):

اسلحه‌خانه. گورستان سرمایه‌های یک ملت. جایی که مقدار زیادی اسلحه گرانقیمت برای مقابله با دشمنی که وجود ندارد، در روزی که معلوم نیست برسد یا نرسد، نگهداری می‌شود.

زرخرید (ZARKHARID): با طلا خریداری شده. ملت شریف. نوکر بابام. گروهی از مردم که هر چه توی سرشان می‌زنند صدایشان در نمی‌آید.

زرشک (ZERESHK): روش دقیق و مشخص توصیف اوضاع فعلی. یک پاسخ به ادعاهای تبلیغاتی. پاسخ

که قلب شاعر به آن گیر می‌کند.  
 زلم‌زیمبو (ZALAMZIMBO): آفتابه  
 لگن. آت و آشغال. جهت شلوغ‌کاری  
 و پرت کردن حواس استفاده می‌شود.  
 خرمهره یا قفل یا تیغ یا کیف یا هر  
 شیئی دیگری که به گردن آویزند و سر  
 و صدا دهد.

زم (ZAM): سرما. باد سرد. نام یک نوع  
 مسئول فرهنگی. حاجی زم: لیبرال  
 اصول‌گرای محافظه‌کار تندرو که به  
 سیاست‌های اقتصادی لیبرال و چپ  
 معتقد است و طرفدار برقراری رابطه  
 با آمریکا و نابود کردن آمریکا است.  
 وی فیلم‌های هنری و تجاری می‌سازد  
 و از مخالفان و موافقان انقلاب  
 حمایت می‌کند.

زم‌سامدار (ZEMAMDAR): کسی که  
 افسار مردم را در دست گرفته است.  
 زمام: دهنده افسار شتر. کسی که فکر  
 می‌کند دارد مردم را مهار می‌کند.  
 کسی که فرق مردم و شتر را نمی‌داند.  
 زمخت (ZOMOKHT): زبر. خشن. کت  
 و کلفت. راست‌گرا. سیاست تبلیغاتی  
 محافظه‌کارانه. مثال: کاغذ روزنامه  
 رسالت زمخت است. این نوع  
 سیاست‌ها توسط اقلیت‌های مذهبی  
 کاربرد ندارد.

زن (ZAN): انسان ماده. مقابل مرد.  
 کسی که همه از او دفاع می‌کنند و

همزمان توی سرش می‌زنند. موجود  
 بسیار ناطق. موضوع اهانت فرهنگی.  
 نام یک روزنامه تعطیل شده.

زنسجیر (ZANJIR): یک شیشی  
 اصول‌گرا. کاربردها: با آن دست و پا  
 می‌بندند، با آن کتک می‌زنند، با آن  
 خفه می‌کنند. در شرایط رشد فرهنگی  
 کاربردهای فراوان دارد. استفاده از آن  
 برای ارشاد مخالفان واجب است.

زنخندان (ZANAKHDAN): چانه. یک  
 محل بسیار حساس. در گذشته  
 تماشای آن اتفاق بسیار مهمی  
 محسوب می‌شد. موضوعی برای  
 شاعران محروم آدم ندیده. در آن محل  
 ظاهراً چاهی هم موجود بوده است.

زندان (ZENDAN): جایی که قبلاً  
 متهمان و محکومان را در آن نگاه  
 می‌داشتند. بندی‌خانه. دانشگاه  
 مجانی. محبس. بعضاً رفتن به آنجا  
 باعث افتخار و اعتبار شده است.  
 فراموشخانه. رفتن و بیرون آمدن به  
 آنجا زمانی حساب و کتاب نداشته  
 است. محلی که در آنجا هم افراد از  
 آزادی محرومند.

زندان (ZENDAN): دانشگاه. محلی که  
 در آنجا حیثیت و احترام کسب  
 می‌کنند. محل آموزش دزدی و  
 کلاهبرداری با آخرین روش‌ها و  
 مستدها. موضوع مورد علاقه

محافظه کاران.

**زندگی (ZENDEGI):** حیات. زنده بودن. زیستن. عمر. یک عمل غیرانقلابی. معاش. بود. کسار غیرضروری. اقدام سازشکارانه. کاری که عوامل فریب خورده انجام می دهند. جمله قصار: بزرگترین اپوزیسیون حکومت های آرمانگرا زندگی است.

**زنگسبار (ZANGBAR):** یک کشور آفریقایی که در آن برده داری انجام می گرفت. یک دوره در موسیقی قدیم. در کشور زنگسبار کسی ادای دموکراسی و رعایت قانون و آزادی را در نمی آورد و در آن گروهی صریحاً و شفافاً برده بودند. مدینه فاضله محافظه کاران.

**زنگوله (ZANGOOLEH):** زنگی کوچک که در گذشته زنان و شاطران بر پای خود می بستند یا به گردن چارپایان می آویختند. مقامی در موسیقی. در گذشته به جای وثیقه جلوگیری از فرار زندانی، از آن استفاده می شد. از طریق بستن زنگوله بهتر می شود افراد را کنترل کرد. وثیقه صدادار. بوق سابق.

**زنگی (ZANGI):** اهل زنگسبار. سیاه پوست. شخص تندخو. کسی که تکلیفش معلوم نیست. کسی که هم

خدا و هم خرما را می خواهد. چپ. رادیکال. در شرایط بلاتکلیفی آدم اینطور می شود. یا زنگی زنگ باش یا رومی روم.

**زنسند (ZANANDEH):** ضارب. بد. زشت. کسی که کتک می زند. انسان با اخلاق. یک نوع از این افراد وزیران دولت خاتمی را کتک می زنند. متعهد. معتقد به ارزش ها. مخالف خورنده. جمله قصار: دستت درد نکنه، زحمت کشیدی، خسته نباشی. محاکمه این افراد غیر علنی است. خودی. بچه محل خودمان. اخوی. داداش. موتور سوار.

**زور (ZOOR):** وسیله اثبات حقانیت. قدرت. نیرو. روش اعلام نظر در طول تاریخ. انواع: قانونی، غیرقانونی.

**زورخانه (ZOORKHANEH):** جایی که در آن از نمایش قدرت برای پیشبرد مسایل استعمال می شود. محلی که در آن گروهی نشان می دهند که در حال ورزش کردن هستند. یک نوع نمایش. ورزش زورخانه ای: یک نوع ورزش برای اینکه تناسب اندام به هم بخورد. به محل اعلام نظر گفته شده. در یونان باستان به مجلس می گفتند.

**زهدی (ZOHDI):** محمدرضا زهدی (... - ۱۳۲۴). سردبیر روزنامه آریا.

موضوع معامله، برکنار شده. فسخ شده. راه جامعه مدنی از زیدآباد می‌گذرد. سرمقاله نویس. شلوغ کن. جمله قصار: ورش دار، خیالت رو راحت کن. موضوع موقت.

زیرآبی رفتن (ZIR-ABI-RAFTAN): نوعی حرکت گام به گام جهت حذف مخالفان. جایی را دور زدن. استفاده از روش‌های مخفیانه برای حضور علنی. مهم‌ترین روش فعالیت سیاسی.

روزنامه‌نگار. متولد اصفهان. دارای مشکل وثیقه. مورد اتهام قرار گرفته است. زندانی شده. گرفتار شده. ضرب‌المثل قدیمی: کسی رو به دفتر صبح امروز راه نمی‌دادن، سراغ روزنامه آریا رو می‌گرفت.

زهرمار (ZAHR-E-MAR): غذایی که برای دشمن سفارش می‌دهند. جهت ابراز علاقه پیش از حد گفته می‌شود. زیدآبادی (ZEYD ABADI): احمد زیدآبادی، متولد سیرجان، سردبیر سابق مناطق آزاد، روزنامه‌نگار سابق،



## ژ

می‌کند. آدمی که لباسش از خودش مهم‌تر است. ثابت‌کننده نظریه تقدم شکل بر محتوی.

ژورنالیست (JOURNALISTE):

متهم. محکوم. واجب‌القتل. مهدورالدم. جاسوس. کسی که هر روز شلوغ می‌کند. مزاحم. مسئله‌دار. کسی که همه او را می‌شناسند، اما مشکوک است.

ژست (GESTE): مجموعه ادا و اطواری که آدم‌های از خود راضی برای اثبات هویت خودشان در یک حالت ثابت نشان می‌دهند. روش تبدیل موجود متحرک به شیئی ثابت. یکی از روش‌های جبران عقدهٔ حقارت.

ژنرال (GENERAL): موجودی بی‌اهمیت که نقش مهمی بازی

Reza.Golshah.com  
www.KetabFarsi.com

## س

تلاش برای اینکه مردم نفهمند زندگی ما چگونه می‌گذرد. پنهان کردن آنچه داریم از چشم دیگران.

ساده‌لوح (SADEH-LOH): تصویری که مسئولان صدا و سیما از مردم دارند.

ساربان (SAREBAN): شتربان. کسی که قرار بود مواظب سارها باشد، ولی مواظب شترهاست. جمع: ساریبانان (کسانی که سار را با نان سرو می‌کردند). قبلاً ضاربان بوده که جمع ضارب و عامل قتل بود و بعداً در اثر عدم رسیدگی به پرونده مربوطه «ض» قلب به «س» شد. برای داشتن

سابق (SABEGH): گذشته. قدیم. قبلاً. پسوند اسامی مربوط به گذشته: تخت طاووس سابق، رژیم سابق. به آن بسد و بیراه می‌گویند اما از آن خوششان می‌آید.

سابیدن (SABIDAN): ساب خوردن. سابیده شدن. با یک شیئی زمخت دائماً به یک جای مشخص کشیده شدن. حالتی که در اثر خواندن بعضی روزنامه‌ها یا دیدن تلویزیون در آدم بوجود می‌آید. در اثر اعمال فشار سطحی توسط عناصر نامعلوم الحال بوجود می‌آید.

ساده زیستی (SADEH-ZISTI):

آرام جان حرکت آهسته او توصیه شده.

بیت:

ای ساریبان آهسته ران کارام جانم می رود.

سازش (SAZESH): یک عمل عاقلانه و انحرافی. یک عمل خلاف. فاعل: سازشکار، لیبرال، مزدور. نحوه استفاده در جمله: سازش را کوک کرد، صدایش بعداً درآمد.

سازمان (SAZMAN): محلی که در آن علیه ما توطئه می کنند. تشکلی که یک هفته قبل از انتخابات بوجود می آید و یک هفته بعد از انتخابات از بین می رود. سازمان سیاسی: نردبان به قدرت رسیدن آدم‌هایی که نه به مردم علاقه‌ای دارند و نه مردم به آنها علاقه دارند.

صاف و پوست کنده

(SAF-O-POSST KNDEH): وقتی که صاف و پوست‌کنده اشتباه نوشته شود. سازمان آزادی‌بخش فلسطین و پوست‌کنده. خیاری که به شکل غلط صاف باشد و پوست آن را بکنند.

سال (SAL): مجموع ۳۶۵ روز (به سال شمسی) که بدتر از گذشته است. به ۱۲ ماه تقسیم می شود. ضرب‌المثل: سال به سال دریغ از پارسال. سالی که نکوست از بهارش

پیدا است. یک چهارم عمر حکومت خاتمی.

سالن (SALON): محلی که در آن نظرات مهمی ارائه می دهند و مردم را راهنمایی می کنند. محل کف زدن حضار. محل کف کردن گویندگان. محلی که آدم دچار توهم مردمی بودن می شود.

سان (SAAN): رژه. مراسمی که در آن گروهی از نظامیان پاهایشان را تا کلاهشان بالا می برند و محکم به زمین می‌کوبند تا در حضور دوستان دشمنان را بترسانند. محلی که همه یک جور گردنشان را نگه می‌دارند و دست‌هایشان را مثل هم تکان می‌دهند.

ساندویچ (SANDEVICH): شیئی طولانی و قابل خوردن که با عجله خورده می شود. ترکیب: نان، سس، مخلفات. انواع: کالباس، سوسیس، الویه، مغز، زبان و غیره. در اثر مصرف مکرر آن مصرف‌کننده به غرب تمایل پیدا می کند. ضرب‌المثل: عاقبت ساندویچ‌خور، پیتزاخور شود.

سانسور (SANSOOR): پنهان کردن آنچه بعضی می‌گویند یا می‌نویسند از چشم کسانی که آن چیزها را می‌دانند. کاری که یک حکومت برای توسعه

است. من خودم خبر دارم. این اصغر آقا از من پرسید این کمونیست‌های از خدا بی‌خبر چرا در تهران جمع شده‌اند؟ آقا! اینها می‌خواهند این مملکت را بفروشند، آن‌هم به چه قیمت؟! من سؤال می‌کنم. این آقای حجاری که با مجلهٔ دوم خرداد شریک شده خودش کمونیست است. خودش منافق بوده و همین سعید حجاری را در سال ۶۱ همین برادران خودمان در خانهٔ تیمی اعدام کردند و من سندش را دارم.

من از همین جا اعلام می‌کنم که کمونیسم‌ها که اکثراً چپی هستند چند نوع هستند. یک دسته کمونیست مثل سعید حجاری. یک دسته سوسیالیسم نفتی مثل اختریان که پشت استانداری خسانه‌اش و پسر رمضان است. یک دسته توده‌ای مثل مهاجرانی که طرفدار آمریکا و سوئدی‌ها است. یک دسته جبهه مشارکتی که اینها اشتراکی و از کمونیست و بی‌دین بدتر و طرفدار جامعه مدنی هستند. من این طرفدار جامعه مدنی را می‌شناسم و پدرش را هم می‌شناسم. این خودش نیروی دریایی بود و لباس سفید می‌پوشید. این احمد مدنی به قبر پدرش می‌خندد که به ایران آمد و جامعه

دروغگویی و مبارزه مخفیانه انجام می‌دهد. استفاده از تعدادی آدم کم عقل برای کنترل تعدادی آدم عاقل. سخن‌پراکنی (SOKHAN-PARAKANI):

گفتن حرف‌هایی که به نفع ما نیست در رسانه‌ای که امکان کنترلش را نداریم.

سخنرانی (SOKHAN RANI): پرتاب کردن تعدادی کلمات در حضور گروهی افراد برای مبارزه کردن با گروهی که در جای دیگری هستند. نطق. اظهار نظر یک فرد در حضور یک جمع. ضروری است که در این حالت دست‌ها تکان بخورد و صدا بالا و پایین شود. تهدید کردن دیگران. یک نمونه سخنرانی که در یکی از مناطق کشور توسط یکی از سخنرانان یکی از سال‌ها اظهار شده است:

من در این زمان به همه شمار اخطار می‌دهم هر کس اینجا آمده این را خبردار باشد. و اینطور نیست که هر کس برای خودش یک چیز بردارد بگوید و آن آقا در دانشگاه تبلیغ کمونیست‌ها را بکند. یک نفر از تهران آمد و گفت در تهران کمونیست‌ها هر کس یک گروهک تشکیل داده. آقا! اینها را اعدام کنید. بدهید به من همه را می‌کشم. و خدا هم از من راضی

درست می‌کند و به مملکت ضربه می‌زند. من ده سال قبل گفتم چرا در این میدان شهر به جای چمن سیب و گلابی نمی‌کارند. چمن بکارند، فقط الاغ می‌خورد ولی سیب و گلابی را هر کس می‌خورد و غذای مردم است. هیچکس گوش نکرد و باعث شد آمریکا ما را محاصره اقتصادی کند. غلط می‌کند ما را محاصره می‌کند. چرا این جیمی کارتر که با مارگارت تاچر روابط نامشروع دارد و همه خبر دارند را بر کنار نکردند که رسوایی اخلاقی شد. خانم شمس که رییس روزنامه‌های چپی هست طرفداری می‌کند. این خانم شمس غلط می‌کند. من این خانم شمس را می‌شناسم. شوهرش را خود ما اعدام کردیم. هیچکس مثل او منافق و چپی نبود. این زن را بگویید به جای اینکه سردبیر بشود به بچه‌هایش برسد. حجابش را درست کند. من عکس این زن را دیدم که حجابش را رعایت نمی‌کند.

این قلم فروش‌ها، این قلم شکسته‌های چپی آمریکایی را جلوشان را بگیرد. یک نفر که ماهوراه ترکیه نگاه کرد گفت این سلمان که کتاب شیطانی را علیه مردم این مملکت نوشت خودکار بیک

استفاده می‌کند. غلط می‌کند! این را باید یک دست و یک پایش را بست به چوب و آن را برید. این سلمان شیطان است چرا این مهاجرانی اجازه داد به سلمان که کتابش را بفروشد؟ این مردم همین را می‌گویند. چرا اجازه می‌دهند مسئول این مملکت که خودکار بیک وارد کنند و به قلم فروش‌ها بدهند؟ من قلم آنها را می‌شکنم. همه را می‌شکنم. هر کس قلم بیارود خائن است. من پرسیدم. گفتند این وزیر بودجه و اقتصادی در خانه‌اش شنا می‌کند. این مملکت درست شده که وزیر شنا کند؟ من این استخر را با خاک یکسان می‌کنم. به جای این استخر چرا گندم نمی‌کارند؟ آیا این مملکت باید برود از آمریکا نان بیاورد؟ در تهران از آمریکا نان‌ها را در پلاستیک می‌آورند. همه اینها ضدانقلاب است. این مطبوعات چریک‌های فدایی که من بیست سال قبل ده نفر از آنها را دیدم و سیل داشتند مگر چقدر نان می‌خورند که این آقای مهاجرانی برای آنها از آمریکا نان می‌آورد؟ آقای مهاجرانی! تو به کار خودت برس. تو که انجمنی بودی حرف نزن. من همه انجمنی‌ها را با مسلسل خودم تیرباران می‌کنم. شما در این انجمن قبل از انقلاب با

گیلاس می خورد. توت فرنگی را یک آدم انقلابی کجا می خورد که با ضدانقلاب مبارزه کند؟ یک ماشین بیت المال را خریده و در آن موز می خورد و پوست آن را جلوی پای کارگر می اندازد در خیابان، ملت ما تحمل این را هیچ وقت نمی کند.

**سخنور (SOKHIANVAR):** کسی که یک وری سخن می گوید. کسی که یک طرفه حرف می زند. کسی که با حرف هایش ور می رود. کسی که به جای فکر کردن حرف می زند. کسی که احساس می کند اگر حرف نزند، دنیا به هم می ریزد. کسی که کار دیگری بلد نیست.

**سخن ورز (SOKHAN-VARZI):** کسی که در حال ورز دادن، سخن می گوید. کسی که در مورد ورزش حرف می زند. فعل: سخن ورزش، سخن ورزیدن.

**سرپوش (SARPOOSHI):** آنچه با آن سرشان را پوشانند. آنچه سر را زیر آن پنهان کنند. سرپوش گذاشتن؛ اتفاقی که بر سر پرونده های مهم می آید. معمولاً همزمان از سرپوش و پاپوش در پرونده ها استفاده می شود. به سری که موهایش را پوش داده باشند هم گفته شده است.

**سردبیر (SARDABIR):** مشکل اصلی.

زن های بی حجاب مثل اشرف و شمس و فرح ملعون که معدوم شد با هم ساندویچ می خوردید. آن وقت به کتاب سلمان شیطانی اجازه می دهی؟ آقا! من همه انجمنی ها را اعدام می کنم. ما چقدر در آن سال ها از انجمن شهر ملعون کشیدیم. چقدر! خدا این چپی ها را بکشد ما راحت بشویم. اینها می خواهند با آمریکا همکاری کنند ولی تا من هستم، اجازه نمی دهم. سر مرا نمی توانید کلاه بگذارید. مگر در آمریکا بیشتر از دو حزب است. یکی دموکرات که همه توده ای هستند مثل همین پیشه وری و قاضی محمد و یکی جمهوری که از اصل ما آن را قبول نداریم. همین مدرس با این جمهوری چقدر مخالفت کرد؟ رضاخان خواست همین کار را بکند ولی ما نگذاشتیم رفتند در آمریکا جمهوری کردند.

همه می دانند که من طرفدار بدبخت و بیچاره هستم. این کارگر، این کشاورز هیچوقت گیلاس و توت فرنگی نمی خورد. این کارگر هندوانه و نان می خورد. من از همان اول با گیلاس و توت فرنگی مخالف بودم که ضدانقلاب آن را بخورد و بدحجاب ها آن را بخورد. غلط می کند

کسی که سیاستمداران به یک دلیل و نویسندگان به دلیل دیگری از دست او ناراحتند. وظایف سردبیر: روزانه یک ساعت از حقوق مردم دفاع کند، روزانه یک ساعت از اظهار لطف تلفنی مردم تشکر کند، روزانه یک ساعت از مخالفانش زور بشنود، روزانه یک ساعت به نویسندگان زور بگوید، روزانه یک ساعت با سانسور مخالفت رسمی کند، روزانه یک ساعت سانسور کند. مثال: دعایی، شمس الواعظین، شریعتمداری، حکمت.

سراسر است (SAR RAST): محافظه کار. آن که راست راست راه برود. آن که سرسپرده راست باشد. آنکه سرش گرد نباشد.

سرسام آور (SARSAM AVAR): نحوه افزایش قیمت کالاها.

سرشاخ (SAR-E-SHAKH): محلی که از آنجا بن می‌برند. محل اقامت بزرگان.

سرشناس (SARSHENAS): کسی که مردم فکر می‌کنند او را می‌شناسند. کسی که مردم سرش را می‌شناسند ولی نمی‌دانند تهش چیست. ناشناس: کسی که همه کارها را می‌کند ولی کسی او را نمی‌شناسد. عامل اکثر وقایع و حوادث.

سرکار گذاشتن

(SAR-E-KAR GOZASHTAN): عملی که سرکارگزاران انجام دهند. عملی که سران با کسانی که دنبال کار هستند انجام دهند.

سرکشیدن (SARKESHIDAN):

رسیدگی کردن. بازرسی کردن. سرزدن. نقاشی کردن سر. کشیدن پرتره. کشیدن سر نوزاد با فورسپس. سرکشی کردن. طغیان کردن. شورش کردن. شورش را درآوردن. شور درست کردن با خیار و کلم و فلفل. چیزی را که در کاسه است هورت کشیدن به صورت بلند کردن کاسه در دست و گذاشتن آن دم دهان.

سرو چمان (SARV-E-CHAMAN):

سروی که در حال بالا و پایین پریدن است. کنایه از معشوقه‌ای طولانی است که مثل شتر قدم می‌زند. به حرکت بسکتبالیست‌ها در زمین هم گفته‌اند. "سر و چمان من چرا میل چمن نمی‌کند": چرا معشوقه قد بلند اینجانب چمن نمی‌خورد.

سرویس کردن (SERVIS-KARDAN):

سرویس کردن به زور. ترتیب دادن. اوضاع کسی را به هم ریختن. پک و پوز کسی را مالاندن. پوز کسی را زدن. طبقه‌بندی انواع سرویس: مخفی، آشکار.



فیزیکی رخ دهد. این نوع بیماری به دلیل مطالعه یا نوشتن آثار مسئله‌دار برای روشنفکرانی که از خانه‌شان برای خرید شیر یا لامپ خارج می‌شوند اتفاق می‌افتد.

سکرتر (SECRETER): یکی از عوامل بدبختی در تاریخ بشر. یکی از موانع اصلی توسعه. خانم یا آقای که پشت تلفن استنطاق می‌کند. اتلاف‌کننده وقت مراجعان.

سکوت (SOKOOT): نحوه رفتار مطلوب مردم از دید مسئولان. یکی از روش‌های حفظ چیزهایی که مدت‌هاست، از دست رفته است.

سلانه سلانه

(SALLANEH SALLANEH): روش و نوع اقدامات اصلاح طلبانه. روشی که در آن مشکلاتی که در ده سال ایجاد شده در صد سال حل می‌شود. فس کردن. جمله قصار: "بپا نیفتی"، "بپا شصت پای چپ نره تو چشم راستت."

سلسله (SELSELEH): زنجیر. جریان پیوسته. کنایه از سلسله حکومتی. سلسله حکومت: وضعیتی که هنوز حاکم قبلی خیر مرگش نمرده توله‌اش سرکار می‌آید. بدبختی ادامه‌دار. احمقانه‌ترین و منطقی‌ترین شیوه ادامه یک سلطنت.

سریال (SERIAL): یک برنامه تلویزیونی دنباله‌دار که در آن یک مادر روستایی، چند جوان خوش تیپ، یک خواستگار خجالتی و یک دختر دم بخت و مقداری نصایح اخلاقی هر هفته به خورد مردم داده شود. یکی از وسایل اتلاف وقت مردم. یکی از روش‌های بسته‌بندی شیک نظرات احمقانه.

سفارت (SEFARAT): لانه جاسوسی. جاسوسخانه. ستون پنجم. محلی که دشمنان با مجوز رسمی حضور می‌یابند و در آنجا علیه ما جاسوسی می‌کنند. مال ما خوب است، مال آنان بد. تسخیر لانه جاسوسی: واقعه‌ای که در آن گروهی از انقلابیون از دیوار سفارت آمریکا بالا رفتند و کارمندان سفارت آمریکا را که جایی برای فرار نداشتند دستگیر کردند و به گروگان گرفتند و اسناد سفارت آمریکا را چاپ کردند و در همه جا پخش کردند و بعد از مدتی عناصر اصلی آنان به دلایل مختلف دستگیر و زندانی شدند و بعداً از کار خودشان پشیمان شدند و در حال حاضر کسانی که در جریان آن کار نبودند از آن دفاع می‌کنند.

سکته (SECTEH): عملی فیزیولوژیکی که در اثر اقدامات

**سنگ (SANG):** قطعه‌ای سخت که در زمین یا معدن و کوه در انواع اندازه و شکل و رنگ وجود دارد، آن را از بیابان به شهر می‌آورند و با آن علاوه بر ساختن خانه‌ها در خراب کردن خانه‌ها و ماشین‌ها و شکستن شیشه استفاده می‌کنند. اعراب به آن "اسلحه الشورش" یا "گلوله‌المستضعف و البدبخت و العاصی" می‌گویند.

**سنگ‌پا (SANG-I-PA):** یک نوع سنگ که با آن کف پا را تمیز می‌کنند. کنایه از آدم لجباز و پررو و یکدنده. نوع قزوینی آن معروف است. چون قابل خوردن نیست به جای مصرف آن در حمام با واجبی خودکشی می‌کنند. زمخت. خشونت طلب. برای توصیف رفتار خشونت‌طلبان از آن استفاده می‌شود.

**سوات (SAVAT):** آنچه واسه‌ی ملت لازم است تحصیلات بنمایند. فیزیک و شیمی، سوات‌دار شدن: آموزش الفبا. با سوات: کس که آماده مسئولیت‌پذیری جهت هدایت مردم می‌باشد. با سوات لیسانسه: کسی که چیزهای بی‌خودی یاد گرفته. دیپلم ردی: کسی که واسه عملیات و کارهای حساس و فداکاری مورد تأیید می‌باشد.

**سوپرانو (SOOPRANO):** صدای زنی

که بدون هیچ دلیل منطقی (در صحنه آپرا) برای مدت طولانی جیغ می‌کشد، بدون اینکه قصد داشته باشد که آبروی دیگران را ببرد. در زندگی واقعی پس از اصابت شیئی تیز و رفتن انگشت لای در این صدا در می‌شود.

**سوت (SOOT):** یکی از اصوات دوم خردادی. صدایی که جوانان جهت اعتراض به وضع موجود با استفاده از انگشت یا بدون استفاده از آن صادر می‌کنند. سوت کردن: پرتاب کردن کسی که سوت زده پس از درگیری به گوشه خیابان. سوت و کور: وضع محل تظاهرات پس از آنکه سوت زدن به جیغ کشیدن و دستگیر شدن منجر شود.

**سسوز دل (SOOZ-E-DEL):** نوعی سوزش ناشی از کم محلی و بی‌توجهی مردم که در مسئولان زحمتکش اتفاق می‌افتد. به هر نوع سوزش ناشی از مشکلات سیاسی در هر نقطه از بدن سوز دل می‌گویند.

**سسوزه (SOOZHEH):** موضوع قابل توجه. نماینده دزفول. حسنی. نماینده بندرعباس. جواد. لایه اوزون.

**سسوسک (SOOSK):** موجودی که سابقاً اعتقادات محکمی داشت. برادر

یک نوع شبکه تلویزیونی که در آن اخبار آفریقا، تحلیل‌های افغانستان و فیلم‌های سینمایی قبل از میلاد را نشان می‌دهند. محلی که در آن دائماً برای نجات دادن مردم ایران و جهان دروغ می‌گویند. محل اجتماع مدیران قبل از دوم خرداد.

سؤال (SO-AI): آغاز هر نوع انحراف. سؤال کردن: منحرف شدن. به سؤال جواب دادن: امکان انحراف را فراهم کردن. مسئول: کسی که قرار بوده به سؤال جواب بدهد ولی چون زورش زیاد است، این کار را نمی‌کند.

سابق.

سوهان روح (SOWHAN-E-ROOH):

رادیو. صدای مجریان تلویزیون.

سیانور (SIANOOR): یک ماده

شیمیایی که گاهی به جای واجبی از آن، برای خودکشی استفاده می‌شود.

سیم (SIM): وسیله‌ای برای

وصل کردن دوربین به دستگاه. جهت

ضبط تصویر نیروهای سیاسی همسو

استفاده می‌شود.

سیمای جمهوری اسلامی

(SIMA-YE-JOMHOORI-ESLAMI):

شبکه تلویزیونی جمهوری اسلامی.

Reza.Golshian.com  
www.KetabFarsi.com

# ش

واژه فرانسوی (SHAPIEAU). معمولاً توسط ضد انقلاب و سلطنت طلبان استعمال می‌شود. هر کس آن بر سر بگذارد فیلش یاد فرنگستان می‌کند. توسط فتوئودال‌ها و خوانین هم استفاده شده.

شاخ (SHAKIT): شیئی دراز و تیز که بر بالای سر حیوانات می‌روید. شاخه درخت. بعضی‌ها روی آن می‌نشینند و اقدام به مخالفت با اساس حکومت می‌کنند. یکی بر سر شاخ بن می‌برید. در اثر تماشای برنامه‌های تبلیغاتی - سیاسی تلویزیون در می‌آورند.

شاداب (SHADAB): شاد. شادان.

شئونات (SHOWOONAT): جمع جمع مکسر شأن. جمع شئون. گاهی به صورت «شئونات‌ها» هم استفاده شده است. به معنی امورها، احوال‌ها. غلط جمع بستن آن برای حفظ شئونات واجب است. منظور از شئونات حفظ ظواهر است. مثال: پوشیدن پیراهن آستین کوتاه، تمیز نشستن صورت، شانه نکردن مو، عدم استفاده از عطر و ادوکلن. مغازه‌ها و فروشگاه‌هایی که خلاف موارد بالا دارند تابلوی رعایت شئونات آنان بسیار بزرگ است.

شاپو (SHAPO): کلاه تمام لبه. یک

شادمان. سرور. دوم خردادی. مسئله دار. کسی که اختلاس کرده است. کسی که کف می زند. جهنمی. موجودی که با اصول و اساس مخالف است. مخالف محافظه کاران، پرآب. سیراب. آبدار. تازه. مدرن. تجدیدنظرطلب.

شادی (SHADI): خوشحالی. سرور. شادمانی. مسرت. اقدام علیه انقلاب. اقدام علیه حکومت. برای وقوع آن کف یا سوت می زنند. گناهکار. مجرم. پلید. یک نام برای دختران. هر چه زشت تر باشد ناز و ادایش بیشتر است. شادی هر چی زشت تره ناز و ادایش بیشتره. میمون. بوزینه. مقلد. غرب زده. برق زده.

شمارح (SHAREH): شرح کننده. کسی که هر چه دلش می خواهد در مورد حرف های یک مرده بینوا می گوید. بیان کننده. دروغ زن. کسی که از حرف های دیگران پول یا شهرت به دست می آورد. بی سواد. بی استعداد.

شارلاتان (SHARLATAN): حقه باز سابق. متقلب سابق. واژه فرانسسه: SHARLATAN. زحمتکش. دردمند. فداکار. این کاره. ابن الوقت. کسی که با استفاده از شرایط سیاسی روز فداکاری می کند و پول درمی آورد. حراف. هر لحظه به شکلی بت عیار

درآمد. نان به نرخ روز خور.

شاعر (SHAER): موبلند. خوش تیپ. چشمانش را خمار می کند و دائماً آه می کشد. گاهی وقت ها استعدادش گل می کند و شعر می گوید. خیالباف. انواع: انقلابی، ضدانقلابی، معتاد، خاکی، عاشق پیشه، متعهد. دائماً مشکل مالی دارد. در هنگام شعر گفتن سرخ می شود و تعادلش را از دست می دهد. چامه سرا. چکامه سرا. گوینده اشعار.

شاکس (SHAKI): شکایت کننده. گله کننده. گلایه کننده. کسی که کار و زندگی اش را ول می کند و برای مردم دردسر درست می کند. برای پاپوش دوختن مورد استفاده قرار می گیرد. نان حرام خور. بیکار. نوع مطبوعاتی آن اخیراً روبه افزایش است. نوع تلفنی دارد. نوع خصوصی آن اخیراً کمیاب شده است. معتادان ژاپنی به ساکی می گویند.

شاه (SHAH): سابق. معدوم. وابسته. رئیس خودی های و نوکر بیگانه ها. یا می کشد یا کشته می شود. صورتی در گنجفه. جمله معروف: تا آخر قرن بیستم تنها پنج شاه باقی می ماند: چهار شاه ورق و ملکه انگلیس. کسی که بدون دلیل دارای ابهت است. یک مهره در شطرنج. اسم اکثر خیابان ها در